



یک کوله کتاب در موکب

زهر احسینی، دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه است و سال‌هاست در پیاده‌روی اربعین شرکت می‌کند. او می‌گوید: سال اول و دوم، همچون دیگر زائران تنها به پیاده‌روی می‌پرداختم، اما پنج سالی است که شیوه حضورم تغییر کرده و از یک زائر منفعل به یک زائر کنشگر تبدیل شده‌ام. یکی دو سال اول که پیاده‌روی اربعین می‌رفتم مشاهده می‌کردم که برخی بانوان در احکام شرعی، مانند شیوه وضو یا نماز خواندن، دچار اشتباهاتی هستند. در ابتدا تنها به تذکر بسنده می‌کردم، اما هر چه می‌گذشت، احساس می‌کردم وظیفه‌ام فراتر از این است و باید به افراد بیشتری آموزش دهم. از این رو، تصمیم گرفتم در یکی از موکب‌ها مستقر شوم و تا جای ممکن به آموزش احکام دینی بپردازم. البته با توسل به امام رضا^(ع)، این خدمت را نذر حل یکی از مشکلات زندگی‌ام کردم. اکنون چهار سال است که در موکب امام حسن^(ع) مشغول خدمت هستم. هر سال در حالی که دیگران در کوله‌پشتی‌هایشان لوازم شخصی سفر را جای می‌دهند، من رساله‌ها و کتاب‌های آموزش احکام را به همراه می‌برم تا مسائل شرعی را با استناد به منابع، به‌ویژه برای بانوان جوان تر، بگویم. جالب است که بسیاری از این بانوان، پس از سال‌ها تازه متوجه می‌شوند که دچار چه اشتباهات رایجی بوده‌اند. برای نمونه، خانمی نمی‌دانست که باید مچ پای خود را هنگام نماز بپوشاند. او در طول مسیر پیاده‌روی با پای بدون جوراب قدم می‌زد و هنگامی که متوجه اشکال شرعی کارش شد، گفت در تمام این سال‌ها تصور می‌کرده تنها پوشاندن موهای سر الزامی است و دیده شدن دست و پا مشکلی ندارد.

دوخت و دوزهای صلواتی

خانم رجیبی خیاط است. چند سال پیش که گره‌ای در کارش می‌افتد یک نذر متفاوت می‌کند. خودش می‌گوید: روبه‌رویم توی کارگاه همیشه یک تابلوی السلام علیک یا علی بن موسی الرضا^(ع) است. همیشه روی اسم آقا دست می‌کشم و به سروصورت می‌زنم. نور چشم‌هایم از همین نام متبرک است. برکت زندگی‌ام هم از همین آقا است. چند سال پیش یک بنده خدایی چند طاقه پارچه برایم آورد و گفت عبا بدوزم. من خیال کردم منظورش چادر عبایی است نگو منظور او مانتوی عبایی بوده است. از همه جایی خبر چادرها را بریدم و دوختم. چند روز مانده به تحویل بنده خدا زنگ زد و گفت: کی بیایم و مانتوها را ببرم. تازه فهمیدم منظورش چه بوده! همین تابلو روبه‌رویم بود، زل زدم به اسم آقا و اشک ریختم که چه کنم. ماه صفر بود. همه چیز را سپردم به خودشان و نذر کردم که اگر کارم را درست کنند چرخم را اگر اجازه دادند توی حرم می‌برم و لباس زائران چنانچه دوخت و دوزی لازم داشت انجام می‌دهم. گوشی را برداشتم و زنگ زدم و موضوع را گفتم. بنده خدا اول که شوکه شد و چیزی نگفت. نیم ساعت بعد زنگ زد و گفت: خانم رجیبی خدا برای هردوی ما خواست الان یک سفارش کلی چادر گرفتیم. خیال خودم و خودت راحت باشد. نمی‌دانید چقدر خدا را شکر کردم و حرم رفتم و از آقا تشکر کردم. از آن به بعد هر سال ده آخر صفر توی موکب‌ها هستم. یک وقت‌هایی که لباس زائران را می‌گیرم تا تعمیر کنم برایشان یک آب هم می‌زنم. تادلتان بخواهد جوراب به من داده‌اند که سوراخ‌هایش را بگیرم برای همین هر سال چند جین جوراب با خودم می‌برم. توانم در همین حد هست.

نذری از درون جان

ریحانه رضوی نذرش اهدای خون است. قصه اهدای خون و نذر او برمی‌گردد به بیماری پدرش. می‌گوید: پدرم سرطان داشت تازه آن موقع بود که فهمیدم اهدای خون چقدر مهم و حیاتی است؛ چرا که اگر به پدرم این مایه حیاتی نمی‌رسید زیر عمل‌ها خدای نکرده فوت می‌کرد. از آنجایی که گروه خونی من و بابا متفاوت بود هیچ وقت نمی‌توانستم به او خون بدهم ولی یک روز که منتظر ماشین سازمان بودم تا برای بابا خون تازه بیاورد با خودم گفتم حالا که یک عده جان پدر من را نجات می‌دهند من هم نذر می‌کنم که به شکرانه این سلامتی خونم را اهدا کنم. الان چند سالی می‌شود که این کار را می‌کنم و برعکس خیلی از خانم‌ها که از ترس سراغ این کار نمی‌آیند من با دوق و شوق می‌آیم و اتفاقاً با حالی خوب راهی خانه می‌شوم. همیشه به اطرافیانم می‌گویم اگر می‌خواهید چیزی نذر کنید حتماً قرار نیست از مال و دارایی باشد و دیگ بگذارید، گاهی با همین اهدای خون می‌شود گره از کار خیلی‌ها باز کرد.